

## «تفسیر کاشف»

### نمونه عملی و عینی از تفاسیر تقریبی معاصر شیعی

سید محمد فیاض صادقان تالشی

از اهل سنت

### چکیده

کتاب تفسیری راهی برای درک و فهم بهتر و بی واسطه منظور و مطلوب پروردگار متعال از بندگانش در قرآن است. متأسفانه در طول دوره‌های مختلف تاریخ اسلامی، این علم با سلايق و علايق افراد و جريانات سياسي و مذهبي گوناگون مخلوط گشته و جنبه حزبي، مذهبي و سليقه‌اي به خود گرفته است. اما با پيدائش تفاسير تقريبی، جنبه‌هاي مذکور کم‌رنگ شده و در جهت اتحاد و همبستگي آحاد مسلمان فارغ از هر رنگ فرقه و حزبي قدم برداشته شده است. در اين مقاله سعی شده جنبه‌هاي تقريبی و اصول نگارشی یکی از این تفاسير تقريبی شيعه، یعنی تفسير کاشف اثر شيخ محمدجواد مغنيه مورد بررسی علمی و تطبيقی قرار گیرد.

**کلید واژه‌ها:** تفسیر، تقریب، مغنیه، الکاشف.

در قرون اول و دوم هجری، تلاش مؤثری برای تدوین تفسیر قرآن صورت نگرفت و علم تفسیر به صورت علمی مجزا و مشخص وجود نداشت، بلکه تفسیر آیات از خلال کتب مختلف با موضوعات متفاوت دریافت می شد که این روند تا ابتدای قرن سوم هجری ادامه داشت. اما این قرن همان طور که نسبت به تدوین سنت به دوران طلایی مشهور است، نسبت به نگارش تفسیر نیز قرن آغازین به حساب می آید. بزرگ ترین کتاب تفسیری این قرن در میان اهل سنت، تفسیر ابوجعفر طبری بود که به لحاظ شیوایی و ارزشمندی بسیار برجسته بود و این تفسیر به عنوان نمونه و الگوی تفاسیر بعد از خود قرار گرفت. اما شیعیان نیز همگام با اهل سنت، دست به کار شده و اولین تفاسیر شیعی - تفاسیر سه گانه - را در این قرن تدوین نمودند. بعد از این تفاسیر، شیخ الطائفه، شیخ طوسی در قرن پنجم به عنوان نماینده تفکر اعتدالی، با نگارش تفسیر «التبیان»، روند اعتدال در تفسیر قرآن در میان تشیع را آغاز نمود؛ به نحوی که این تفسیر، الگوی میانه روها در نگارش تفاسیری بود که بعد از وی به نگارش درآمد. این روند تا عصر حاضر نیز ادامه داشته و اکنون نیز شاهد برخی از تفاسیر شیعی هستیم که از نظر میانه روی کمتر از تفسیر طوسی نیستند که نمونه بارز و عملی این تفاسیر تقریبی و را می توان در تفسیر محمدجواد مغنیه به نام «الکاشف» مشاهده کرد.

### تفسیر الکاشف و اصول نگارش تفسیری آن

به طور کلی، تدوین تفسیر در میان شیعیان با فرارسیدن قرن سوم هجری آغاز شد. در این قرن، سه کتاب تفسیری شیعی به نگارش درآمدند: **تفسیر منسوب به امام حسن عسکری**، تفسیر عیاشی و تفسیر قمی. همه این تفاسیر، نماینده **تفکری در شیعیان جعفری** بودند. اما بعد از این تفاسیر سه گانه، شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی (۳۸۵-۴۶۰)، کتاب خود را با عنوان «التبیان» به عنوان نماینده تفکر اعتدال گرایی به نگارش درآورد. وی اصول و قواعدی را برای تفسیر وضع نمود و آن را در تفسیر خویش تطبیق داد. وضع به همین منوال بود تا در قرن ششم هجری، امام مفسرین شیعی، ابوعلی طبرسی کتاب تفسیری خویش را با عنوان «مجمع البیان» عرضه کرد. وی نیز همان روش اعتدالی شیخ طوسی را ادامه داد و تا حد زیادی هم متأثر از او بود. بعد از این دو رویکرد به تفسیر، تفاسیر شیعی که به منصف ظهور رسیدند، یکی از دو روش افراط یا اعتدال را در پیش گرفتند، البته برخی دیگر نیز در میان این دو روش توافقی حاصل کردند.

هر چند که در قرون گذشته، تفسیری معتدل تر و میانه روتر از کتاب تفسیری شیعی، التبیان شیخ طوسی یافت نمی شد، ولی امروزه شاهد برخی از تفاسیر شیعی هستیم که از نظر میانه روی کمتر از این تفسیر نیستند؛ از جمله این تفاسیر می توان به دو کتاب معاصر اشاره نمود: یکی تفسیر «البیان فی تفسیر القرآن» اثر سید ابوالقاسم موسوی خوئی نجفی، از مراجع عظام شیعه عراق است. متأسفانه به جز جلد اول این کتاب که شامل مقدمه و تفسیر سوره فاتحه است، سایر جلد های آن به چاپ

نرسیده است. این کتاب، طرفدار اعتدال‌گرایی بود و از افراط‌گری بسیار به دور است. نویسنده در مقدمه این کتاب برای بیان اصول تفسیری خود می‌گوید: «خواننده مرا خواهد دید که من در این تفسیر از ظواهر قرآنی و محکّمات آن و آنچه که به تواتر یا به طریق صحیح از آثار وارده از اهل بیت پیامبر (ص) آمده و یا آنچه که عقل سلیم و فطرتی که خداوند آن را همراه درونی قرار داده است انتخاب کرده‌ام، همان‌گونه که پیامبر و اهل بیتش را حجت بیرونی قرار داده پای فراتر نگذارده‌ام. همچنین خواننده می‌بیند که از خود آیه برای فهم و درک معانی آیات دیگر استفاده کرده‌ام و سپس اثرهای روایت شده را برای این کار و برای بیان اصول تفسیر به کار گرفته‌ام.» (خوئی، ۱۳۹۴ق: ۲۲). کتاب دوم، نوشته دانشمند شیعی اهل لبنان مشهور به محمدجواد مغنیه است. این کتاب نمونه دیگری از اعتدال‌گرایی و میانه‌روی در قرن حاضر همچون کتاب «التیان» طوسی در قرون گذشته است. پیش از بحث در مورد نکات اصول تفسیری در این کتاب، ابتدا مختصری از زندگی‌نامه و خدمات علامه مغنیه را ارائه می‌کنیم:

شیخ محمدجواد مغنیه (۱۳۲۲-۱۴۰۰ق)، فرزند شیخ محمد مغنیه در روستای طیردبا از توابع شهر صور متولد شد. وی در سال ۱۳۴۳ برای کسب علم به نجف اشرف رحل سفر بست و نزد علمای بزرگ شیعی آن زمان همچون سید ابوالقاسم خوئی، سید حسن الحامی، شیخ محمدحسین کربلایی، سید محمدسعید فضل‌الله علوم اسلامی را فرا گرفت و به سال ۱۳۵۵ به لبنان بازگشت. وی در سال ۱۹۴۸م بعنوان قاضی در بیروت منصوب شد و سپس در سال ۱۹۴۹ به عنوان مشاور دادگاه عالی شرعی شیعی و در سال ۱۹۵۱ به سمت رئیس این محکمه تعیین گردید. او در سال ۱۹۶۳ به قاهره رفت و با شیخ الأزهر، شیخ محمود شلتوت ملاقات نمود. از مغنیه، بیش از ۶۰ عنوان کتاب به یادگار مانده است که عناوین برخی از آنها عبارتند از:

الكاشف فی تفسیر القرآن، الشیعة و التشیع، معالم الفلسفة الإسلامیة، الحسین و بطله کربلاء، الاثنا عشریة و أهل البیت، شبّهات الملحدین و الإجابة عنها، الشیعة فی المیزان، نظرات، التصوف و الکرامات، المهدی المنتظر، الإسلام مع الحیاء، فلسفة الولاية، فقه الإمام جعفر الصادق، إمامة علی بین العقل و القرآن، هدی هی الوهائیة، اسرائیلیات القرآن، الإمام علی علیه السلام و علم الأخلاق، الوجودیة و الغیثان، التفسیر المبین، الشیعة و الحاکمون، الفقه علی المذاهب الخمسة، الحسین و القرآن، فی ظلال نهج البلاغة. (ابن رمضان، ۱۴۱۸ق: ۱/۴۷۰)

وی شخصیتی بسیار شجاع بودند و هر گونه تحجر و جمود را به مبارزه می‌طلبید، وحشت فکری را از خود دور کرده و مراکز با نفوذ اجتماعی را ترغیب و تشویق می‌کرد. او نمونه‌ای کم‌نظیر از عالم دینی شیعی از خود به نمایش گذاشت. عالمی آزاداندیش و شجاع که در مبانی و مبادی‌اش به هیچ وجه سازش کار نبود و در بیان آرا و افکارش از حق کوتاه نمی‌آمد. مغنیه در سال ۱۹۵۱، مقاله‌ای با عنوان «نحو فقه اسلامی فی اسلوب جدید» نوشت که در آن می‌خوانیم:

«ما معتقدیم اسلام، شریعتی جاویدان است که با ویژگی انعطاف‌پذیری و تطبیق‌پذیری با زمان‌های مختلف از دیگر ادیان متمایز است. اقتباس شرایع و مکاتب دیگر از شریعت اسلام بسیار بوده است، اما این امر مانع نمی‌شود که ما حق را نگوییم و آن این که در کنار این ویژگی بارز، احکامی در این شریعت هست که جهل و تعصب آن را به وجود آورده، نیاز شدیدی به تنظیم و متمیم دارند، البته این کار از شأن این احکام نمی‌کاهد و آنها را از عرش برینی که دارند، پایین نمی‌آورد. برترین قوانین، زمانی پدید می‌آیند که نتیجه تفکر عمیق و بررسی صحیح بوده و دائم در معرض تعدیل و تغییر و افزودن و کاستن باشند.» (مغنیه، ۱۳۹۹ق: ۲/ ۳۷۳).

وی معتقد بود که زندگی به طور دائم در تحول و تغییر بوده، شئون و رویدادهای متعدد دارد و هیچ امر کوچک و بزرگی نیست که نسبت به دوران فقهای سابق تغییر نکرده باشد. بنابراین محال است که احکام، در حالی که موضوعات آنها به طور دائم در تغییر هستند، همان‌طور جامد و راکد باقی بماند. بدون شک حکم، متفرع بر موضوع است و ثبوت آن به ثبوت موضوع است. با از بین رفتن موضوع، حکم نیز از بین رفته و با تغییر آن، حکم نیز تغییر می‌کند. با همین تفکر و نگرش بود که مغنیه را از فقهای تقریبی به شمار آورده‌اند. وی همچنین مقالات زیادی را برای مجله «دار التقرب بین المذاهب الإسلامیة» و مجله «رسالة الإسلام» نوشته است. او در یکی از مقالات خود با عنوان «من اجتهادات الإمامیة» می‌نویسد:

«مذاهب مختلف پس از اسلام و پیامبر اسلام (ص) به وجود آمدند. این مذاهب بنا بر اوضاع سیاسی و هدف‌های دنیوی و تفرقه و جدایی به وجود آمدند، در حالی که اسلام در وضع طبیعی با اهداف انسانی، برادری و مساوات پدید آمد. بنابراین تعصب به مذهب خاص، تعصب سیاسی منحرفی است که آن مذهب را وسیله قرار داده است. شریعت اسلامی، اصولی ثابت دارد که یک مسلمان، هر مذهبی که داشته باشد، آنها را کنار نمی‌گذارد، زیرا اختلاف و جدال بین مذاهب در فروع است. اگر بخواهیم حقانیت یک مذهب را در روش و استنباط حکم از مصادر بشناسیم، باید تمام اقوال مختلف در آن حکم را با صرف نظر از گوینده آن بررسی کنیم، سپس به آن چه که اصول و منطق حکم می‌کند، معتقد باشیم. با انجام این فرایند می‌توان مصداق آیه «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (زمر، ۱۸) شد. کسی که از مذهب پیروی کند و آن را باور کرده، صرفاً به این دلیل که این مذهب آباء او بوده و بر آن تعصب بورزد و نظر سایر مذاهب را بدعت و ضلالت بداند، چنین کسی مصداق این آیه کریمه است که می‌فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» (بقره، ۱۷۰). احترام عالم به خاطر احترام او به حقیقت و حقانیت است. حقیقت گمشده عالم فرزانه است، هر کجا آن را بیابد، بر می‌گیرد. آگاهی داشتن هر فرقه از نظرات مذاهب دیگر از مهم‌ترین انگیزه‌های هموار کردن راه تقریب بین برادران مسلمان است.» (مغنیه، ۱۳۹۹ق: ۲۸۰-۲۸۲).

کتاب تفسیری شیخ مغنیه با نام «الکاشف» به عنوان نمونه‌ای عملی از اعتدال‌گرایی وی است. این کتاب که در هفت جلد تدوین گشته، کتابی با زبان تازه و گویا و بدون هر گونه پیچیدگی - چنان‌که عادت مؤلف در دیگر تألیفات خود است - و شامل اشاراتی به برخی از مباحث لغوی و اعرابی است و هر از گاهی به صورت مستقیم وارد تفسیر آیات می‌شود و گاهی نیز به معانی آیات ورود کرده و بحث‌هایی را که از آیات الهام می‌گیرد، در ضمن عنوان‌هایی مستقل مطرح می‌کند. این کتاب تفسیری شیعی با وجود ملاحظاتی پیرامون برخی از نظرات وارده در آن، در مجموع کتابی مفید و خوبی است. برخی از نمونه‌های اعتدال‌گرایی و میانه‌روی شیخ مغنیه در رویکردهای تفسیری وی را می‌توان در نکات زیر مشاهده کرد:

### ۱. روش و منهج تفسیری

بهترین تعریف از روش تفسیری و رویکرد علمی شیخ مغنیه را وی در ضمن نکته‌هایی، چنین بیان می‌کند: «زمانی که به قرآن نگاه کردم، آن را در حقیقت و طبیعت خود، کتاب دین و هدایت و قانون‌گذاری یافتم که قبل از چیزی، هدفش ایجاد زندگی برای تمام مردم است که بر اساس‌های سالم بنا شده است و آن زندگی که شامل رفاه و خوشبختی است، مردم را به سوی امنیت و عدالت رهنمود می‌کند... این به آن معنی نیست که من از جهت‌های سودمندی که مفسران بزرگ بدان روی کرده‌اند، غافل شده‌ام ... خصوصاً پیچیدگی‌های فلسفی همانند جبر و اختیار و هدایت و گمراهی و امامت و عصمت پیامبران و شفاعت و احباط و مرتکبین گناهان کبیره و حساب و کتاب قبر و دیگر مسائل.» (مغنیه، ۱۳۹۹ق: ۱/۱۳-۱۴). سپس ادامه داده و می‌نویسد:

«به اسرائیلیاتی که در بعضی از تفاسیر وارد شده‌اند، نگاهی انداختم و دیدم که آنها خرافه و افسانه‌هایی بیش نیستند ... و همچنین روایاتی که در اسباب نزول وارد شده بود را کنار گذاشتم و فقط به برخی از آنها اشاره کردم ... و همچنین نه خود و نه خواننده را با آوردن ارتباط و مناسبت بین آیات و رابطه آنها با هم مشغول نکردم.» (همان، ۱/۱۴-۱۵) وی در ادامه بیان منهج و روش خویش در نگارش تفسیر «الکاشف» می‌نویسد:

«در تفسیر آیات و بیان مراد از آن، قبل از هر چیز به احادیث صحیح پیامبر (ص) اعتماد کرده‌ام، زیرا پیغمبر (ص) شارح و راهی برای شناخت معانی قرآن می‌باشند: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا: آن‌چه پیامبر به شما دستور می‌دهد بپذیرید و از آن‌چه شما را از آن نهی می‌کند، بپرهیزید» (انفال، ۲۴) و هر گاه حدیثی در سنت نیافتم، به ظاهر و سیاق آیه اعتماد کردم، زیرا متکلم حکیم در بیان مراد خویش به آن‌چه مخاطب از دلالت ظاهری آن می‌فهمد اعتماد می‌کند، چنان‌که مخاطب نیز از آن ظاهر حکم را می‌گیرد. و هر گاه آیه‌ای در معنی آیه‌ای دیگر واضح‌تر و روشن‌تر باشد، آنها را با هم آورده‌ام تا بهتر روشن شود، زیرا قرآن یک مصدر دارد و آیات قرآن همدیگر را تفسیر می‌کنند. و هر گاه لفظ با حکم عقل در تعارض باشد، به دلیل وجوب عمل به نقل، لفظ را جهت هماهنگ شدن با عقل تأویل کرده‌ام. و هر گاه

لفظ با اجماع مسلمین در هر زمان و مکانی بر مسأله‌ای فقهی در تعارض بود، ظاهر لفظ را بر اجماع حمل کرده‌ام؛ مانند: «إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ؛ هر گاه به همدیگر تا مدت معینی وامی دادید، آن را بنویسید» (بقره، ۲۸۲) کلمه «فاکتبوه» در اینجا بر وجوب دلالت می‌کند، ولی اجماع بر استحباب نوشتن قرض دلالت می‌کند، پس ظاهر را بر استحباب و نه وجوب حمل می‌کنم. از قول مفسرین مانند حجتی قاطع و دلیلی مستقل استفاده نمی‌کنم، بلکه تنها مانند مؤید و مرجحی برای یکی از نظریات، هنگامی که لفظ احتمال بیشتر از یک معنی را بدهد استفاده می‌کنم. به حق مفسرین تلاش‌های فراوانی جهت کشف معانی و اسرار و ویژگی‌های قرآن کشیده‌اند و چنان توجهی به این کتاب کرده‌اند که به هیچ کتابی تا به حال این گونه توجهی نشده است.» (مغنیه، ۱۹۶۹م: ۱۶/۱).

## ۲. التزام عملی به منهج تقریبی در نگارش تفسیر

در این زمینه، به عنوان نمونه می‌توان به روش تفسیری وی در سوره مبارکه فاتحه اشاره کرد. او در تفسیر خود بر آیه «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» می‌گوید: «در بعضی روایت‌ها آمده که «مغضوب علیهم»، یهود و «الضالین»، نصاری هستند؛ ولی لفظ آیه عام است و استثناء و تخصیصی در آن به کار نرفته است، لذا هر فرمان‌برداری شامل نعمت و رحمت خداوندگار می‌شود و هر گناه‌کاری گمراه و مغضوب علیه هست.» (همان، ۳۵/۱).

## ۳. واکنش نسبت به تکفیر مسلمانان نسبت به یکدیگر

وی هنگام تفسیر آیات ۱۱۱ تا ۱۱۳ سوره مبارکه بقره به این نکته اشاره می‌کند که بعضی از یهودیان و مسیحیان، همدیگر را تکفیر می‌کنند، سپس عنوان «بعضی از مسلمانان نیز بعضی دیگر را تکفیر می‌کنند» را قرار داده و ذیل آن می‌نویسد: «و اگر یهود و نصاری در حکم یک طایفه قرار دارند، چون تورات به عیسی و انجیل به موسی اعتراف می‌کند، قرار گرفتن شیعه و سنی به عنوان یک طایفه حقیقت و واقعیت می‌باشد، زیرا کتاب آنها یکی است که قرآن است و پیامبر آنها نیز یکی است که محمد (ص) است، پس چگونه بعضی از این دو فرقه برادران دینی خود را تکفیر می‌کنند؟! و اگر به این آیه نگاه کنیم؛ «وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ: یهودیان می‌گویند: مسیحیان دارای حق و حقیقتی نبوده و بر چیزی نیستند، و مسیحیان نیز می‌گویند: یهودیان دارای حق و حقیقتی نبوده و بر چیزی بند نیستند» (بقره، ۱۱۳) و اگر با آن معنایی که بیان کردیم، به این آیه نگاه شود و تمامی مفسرین نیز بر آن اتفاق دارند، سپس کسی که برادر مسلمان خویش را کافر می‌داند با آن آیه مقایسه کنیم، می‌فهمیم که حالی بدتر از یهود و نصاری به خود گرفته است. یهود، نصاری را تکفیر و نصاری، یهود را تکفیر می‌کنند، «وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ» در حالی که تورات و انجیل را می‌خوانند، مسلمان چگونه برادر مسلمان خویش را تکفیر می‌کند در حالی که قرآن را می‌خواند؟! پس باید آنها که زبان خود را با خواندن قرآن می‌گردانند، از خدا بترسند و به معانی و مراد آن توجه کنند.» (مغنیه، ۱۹۶۹م: ۱۸۰/۱)

#### ۴. اصحاب پیامبر "ص" از نگاه مغنیه

مغنیه در تفسیر آیات ۷۲ تا ۷۵ سوره انفال از صحابه، مهاجرین و انصار (رض) سخن گفته و می‌گوید: «هیچ توصیفی بهتر از وصف امام زین العابدین برای آنها، آن‌گاه که با پروردگارش مناجات می‌کند و طلب رحمت و رضوان را برای آنها می‌کند، نیافتم: «خداوندا! اصحاب محمد را رحم کن خصوصاً آنانی که نیکوکار بودند و در راه یاری پیامبر(ص) سختی‌ها چشیدند و به یاری پیامبر شتافته و به دعوت او سبقت گرفتند و لیک دادند، زیرا دلیل رسالت پیامبر را شنیده بودند و از همسران و فرزندان خویش به خاطر اظهار کلمه حق جدا شدند و با پدران و فرزندان خود در راه اثبات نبوت پیامبر(ص) و یاری رساندن به ایشان(ص) جنگیدند. خداوندا! آنها را فراموش مکن که به خاطر شما و در راه شما، همه چیز را جا گذاشتند و همراه پیامبرت بسوی شما به راه افتادند. خداوندا از آنان راضی باش.» (صحیفه سجاده، دعای چهارم) و بعد از آوردن این دعای امام سجاد می‌گوید: «ملاحظه شود: این مناجات در رساله «السجاده» که شیعه آن را معظم می‌دارند آمده است، و این ردی است برای همه کسانی که می‌گویند: شیعه به مقام اصحاب بی حرمتی می‌کند.» (مغنیه، ۱۹۶۹م: ۵۱۵/۳).

#### ۵. واکنش نسبت به طرح مسائل تفرقه‌برانگیز

مغنیه در تفسیر آیات ۳۵ تا ۳۸ سوره رعد تحت عنوان «الشیعة الامامية و الصحابة» می‌گوید: «بعضی از جیره‌خواران و جاهلین به بر پا کردن فتنه و آشوب میان مسلمین جهت تفرقه‌افکنی عادت گرفته‌اند و از طریق افترا و دروغ بر شیعه امامیه کار را شروع کرده‌اند، زیرا بی حرمتی به مقام اصحاب و خدا تلقی کردن علی(ع) و قرار گرفتن تحریف در قرآن را به شیعه نسبت می‌دهند، در حالی که اگر نسبت دادن این ادعا نسبت به کل شیعه درست می‌بود، طبرسی در مجمع البیان در ذیل تفسیر آیه «وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ: اهل کتاب به آنچه به شما داده شده خوشحال می‌شوند» (رعد، ۳۶) این چنین نمی‌گفت: «منظور خداوند در این آیه، اصحاب پیامبر هستند که به ایشان ایمان آوردند و او را تصدیق کرده و به قرآن داده شده بدان‌ها شاد شدند، می‌باشد»، در حالی که بیشتر علمای اهل سنت همچون ابوحیان اندلسی، زمخشری، شیخ مراغی، بیضاوی و دیگران این آیه را به علمای اهل کتاب تفسیر نموده‌اند، ولی شیعه امامیه آن را به صحابه رسول‌الله(رض) تفسیر نموده‌اند، اگر شیعیان از مقام صحابه می‌کاستند، باید شیخ طبرسی در تفسیر این آیه چیزی غیر از این می‌گفت و نظر دیگری را ارائه می‌داد.» (مغنیه، ۱۹۶۹م: ۴۱۲/۴).

#### ۶. موضع‌گیری نسبت به امهات المؤمنین(رض)

مغنیه در تفسیر آیه چهارم سوره مبارکه تحریم که خداوند متعال می‌فرماید: «إِنْ تَوْبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ: اگر به سوی خدا برگردید و توبه کنید

(خداوند برگشت و توبه شما را می‌پذیرد) چرا که دل‌های تان (از حفظ سرّ که پیغمبر دوست می‌داشت) منحرف گشته است و اگر بر ضد او هم‌دست شوید (و برای آزارش بکوشید، باکی نیست) خدا یاور او است و علاوه از خدا، جبرئیل، و مؤمنان خوب و شایسته و فرشتگان پشتیبان او هستند.» (تحریم، ۴) با اشاره به ام‌المؤمنین حفصه (رض) و ام‌المؤمنین عائشه (رض) می‌گوید: «اگر توبه کنند و اصلاح شوند، قلب و دل آنها به دستور خداوند و اخلاص برای خداوند تمایل پیدا کرده است و اگر بر همکاری خویش ضد پیامبر اصرار ورزیدند، بدانند که خداوند ولی و یاری‌رسان پیامبر خویش است و جبرئیل و جمیع ملائکه و مومنین صالحین نیز او را یاری می‌دهند.» (مغنیه، ۱۹۶۹م: ۳۶۴/۷).

## ۷. موضع گیری نسبت به خلفای راشدین

مغنیه بعد از تفسیر سوره لیل می‌گوید: «شیخ محمد عبده می‌گوید: مفسرین در این جا سبب نزول‌هایی را بیان کرده‌اند و گفته شده که این سوره در مورد ابوبکر (رض) نازل شده است. ولی اگر این روایت صحیح باشد، هیچ مانعی ما را از قبول آن باز نمی‌دارد، ولی معنی این آیات برای همیشه عام هستند.» (همان، ۵۷۶/۷).

## ۸. عدم تعصب و تابع رأی جمهور بودن

مغنیه در تفسیر و مراد از اهل بیت می‌گوید: «اهل بیت در لغت به معنی ساکنین آن و آل مردی، به معنای اهل آن (خانواده آن) است. واژه آل فقط در مورد خانواده مردی که در آن جایگاهی دارد، بکار برده نمی‌شود. خداوند در قرآن در دو آیه، کلمه اهل بیت را به کار برده است: نخست؛ آیه ۷۳ سوره هود: «رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ»، و دیگری؛ آیه ۳۳ سوره احزاب: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً». مفسران متفقند که منظور از اهل بیت در آیه اول، اهل بیت ابراهیم خلیل (ع) است و منظور از اهل بیت در آیه دوم، خانه محمد بن عبدالله (ص) است. به همین خاطر مسلمانان، واژه اهل بیت و آل البیت را مخصوصاً در مورد اهل خانه محمد (ص) بکار می‌برند؛ به گونه‌ای که این واژه، اسم علم برای آنها مشهور گشته است؛ به طوری که غیر آنها برداشت نمی‌شود مگر این که قرینه‌ای بر غیر آنها باشد؛ همانند این که شهر یثرب، به مدینه الرسول (ص) مشهور گشته است. مسلمانان در تعداد همسران پیامبر (ص) اختلاف کرده‌اند؛ برخی تعداد آنها را هجده زن و برخی دیگر تعداد آنها را یازده زن برشمرده‌اند. به هر حال ایشان سی و هفت سال را با همسران‌شان به سر کردند و در طی این مدت، صاحب پسران و دخترانی شدند که فقط یکی از آنها، یعنی دخترش فاطمه بعد از وفات‌شان باقی ماند. مسلمانان بر این نیز متفقند که علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین از آل بیت پیامبر (ص) به شمار می‌آیند.» (همان، ۴۴۷)

## ۹. تعریف و تمجید از مهاجرین و انصار (رض) و کسانی که از سنت آنان پیروی می‌کنند

ارادت داشتن مغنیه نسبت به صحابه (رض) و تعریف و تمجید از آنان به وضوح قابل مشاهده است. وی در تفسیر این آیه خداوند که می‌فرماید: «لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ» (حشر، ۸) می‌نویسد: «این به خاطر بر حق بودن ایشان و برپای داشتن دستورات اسلام و فداکاری در راهش است. «يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَوْلَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»، با ایمان و سخن و عمل و به وسیله این مهاجرین و همانندشان از انصار بود که اسلام استقامت ورزید و در شرق و غرب زمین منتشر گشت و جای تعجب نیست، زیرا رهبرشان محمد (ص) بود و آنان نیز امتی فاسد نبودند که رهبری خوب داشته باشند. «وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ»، منظور از «الذین» انصار هستند، و «تبوءوا»، یعنی ساکن شدند، و «الدار» یعنی دار هجرت که مدینه هست، و «الإیمان» مفعول فعل محذوف یعنی: ایمان‌شان را خالص کردند. در واقع خداوند متعال در این آیه، انصار، اهل مدینه را مورد تمجید قرار داده است با این لفظ که «يُجِبُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». در تفاسیر دیگر در زمینه منظور از «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ» آمده است: منظور از این آیه کسانی هستند که بعد از صحابه می‌آیند، کسانی هستند که پیرو اعمال نیک آنان هستند، و با این وجود تعریفی که در این آیه هست عمومی بود و شامل هر کسی است که بر روش صحابه پیامبر (ص) حرکت می‌کند تا به روز قیامت هست.» (مغنیه، ۱۹۸۱م: ۶۳۱)

## ۱۲. دفاع از عدم تحریف قرآن

مغنیه هنگام تفسیر از سخن خداوند که می‌فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»، می‌گوید: «منظور از «الذکر» مورد اشاره در این آیه، قرآن کریم هست و ضمیر «له» به آن بر می‌گردد و معنی آیه چنین است: قرآنی که در حال حاضر بین دو جلد قرار دارد و در دسترس همگان قرار دارد، همان قرآنی است که بر محمد (ص) نازل شده است بدون کم و کاستی، برعکس کتاب تورات معروف، زیرا آن همان کتابی نیست که بر موسی (ع) نازل شده است و همچنین برعکس کتاب انجیل معروف، زیرا آن همان کتابی نیست که بر عیسی (ع) آمده است.» (مغنیه، ۱۹۸۱م: ۲۸۶)

## ۱۳. تقیه از نگاه مغنیه

تعریفی که مغنیه از تقیه دارد این است: «انجام دادن کاری یا ایراد سخنی بر خلاف آنچه بدان معتقدی به هدف دور کردن ضرری از خویش یا مال یا آبروی خود.» (مغنیه، ۱۳۹۹ق: ۴۸) در حالی که تقیه، رخصتی است که هنگام ضرورت پیش آمده در اسلام قرار دارد و آیات قرآن بدان دلالت دارند: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (نحل، ۱۰۶) و «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» (آل عمران، ۲۸)

این تعریف ارائه شده با حالات تقیه نزد برخی از شیعیان منطبق نیست. زیرا آنها، تقیه را در غیر از حالات ضرورت و نیاز شرعی نیز به کار می‌برند و حتی آن را از اصول دینی خود می‌دانند؛ تا به حدی که برخی تا به آن اندازه در آن غلو نموده‌اند که بنا بر حدیثی آن را نه دهم دین به حساب آورده و شیعه‌ای که به تقیه معتقد نیست را از دین خارج می‌دانند (کلینی، ۱۳۶۵: ۲/۲۱۷).

برخی از شیوخ معاصر شیعی در باب تقیه، نظری مخالف دارند و با ذکر تغییرات زمانی حال حاضر، داشتن تقیه را برای شیعیان امروزی نه تنها لازم ندیده، بلکه داشتن تقیه را در این زمانه باطل اعلام نموده و آن را هم‌ردیف نفاق و دروغ‌گویی می‌دانند و به صراحت لفظ و راستی دعوت می‌کنند. از جمله این شیوخ شیعی، شیخ مغنیه است که در این زمینه می‌گوید: «تقیه‌ای که در نزد شیعیان در عصور گذشته بود، به خاطر فشار و تنگنایی بود که شیعیان بدان دچار شده بودند، اما امروزه که ظلمی به خاطر آشکار نمودن تشیع نیست، تقیه نمودن درست نیست.» (مغنیه، ۱۳۹۹ق: ۳۴۵) وی در مقابل کسانی که این ادعا را نسبت به شیعیان امروزی نسبت می‌دهند، واکنش نشان می‌دهد و می‌گوید: «برخی از استادان فلسفه در مصر به من گفتند که شما شیعیان معتقد به تقیه هستید... من به ایشان گفتم: خداوند کسی را که ما را بدان نسبت می‌دهد، لعنت کند، تو خود الان برو و در هر سرزمین شیعی که می‌خواهی بگرد، خواهی دید هرگز برای تقیه، نشان و اثری پیدا نخواهی کرد. اگر تقیه آن‌چنان که می‌گویند، دین و مذهب و نشان ما در هر حالی است، بر آن همانند تعالیم دینی و پایه‌های شریعت محافظت می‌کردند.» (همان، ۲۵)

#### ۱۴. دفاع از کرامت علی (رض)

برخی از شیعیان بر آنند که منظور خداوند از «دابه» مورد اشاره آیه «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ»، (نمل، ۸۲) را به علی تفسیر کنند. از این رو، به این روایت چنگ می‌زنند که رسول‌الله (ص) زمانی که علی در مسجد به خواب رفته بود، گذر کرد؛ وی را با پای مبارک‌شان تکان داده و فرمودند: «بلند شو ای دابه‌ الارض». یکی از اصحاب پرسید: «ای رسول خدا (ص) آیا ما نیز می‌توانیم همدیگر را به این نام صدا بزیم؟» حضرت (ص) فرمودند: «خیر، به خدا قسم این نام مخصوص اوست (علی).» سپس فرمودند: «ای علی (رض) زمانی که آخرالزمان فرا رسید، خداوند تو را در بهترین شکل بیرون آورده در حالی که همراه تو آهنی است که با آن دشمنانت را نشانه‌گذاری می‌کنی.» این شیعیان بیان می‌کنند که روایات زیادی به این معنی از طرق متعددی از شیعه وارد شده است و آن را به مسأله رجعت و نه قیامت ربط می‌دهند و برای تفخیم این مسأله و تأیید آن می‌گویند: «و علت سکوت قرآن از تفصیل دادن به این موضوع، خود دلالت بر مبهم قرار دادن آن است تا سخن در این موضوع مرموز باشد.» (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۳۹۶/۱۵)

شیخ مغنیه، نظری خلاف آنچه ملاحظه کردید دارد و می گوید: «اما در مورد این که منظور از واژه «دابه» چیست، سخنان زیادی گفته شده است، در حالی که خداوند سبحان نیز آن را بیان فرموده‌اند. حدیثی نیز از معصوم در بیان آن به اثبات نرسیده است و حتی ولو سند آن صحیح باشد، ما بدان عمل نمی‌کنیم؛ زیرا آن خبر واحد است و خبر واحد در احکام فرعی قابل حجت است و نه در شنیدنی‌ها و اصول عقیده. سخن گفتن بدون پشتوانه علمی، حرام است. پس تنها چاره این کار، عمل به ظاهر آیه‌ای است که بیان می‌کند، خداوند تمامی مردم را برای حساب حشر می‌کند و مخلوقی را از زمین بیرون می‌آورد که اعلان می‌کند: کافران دلایل واضح و براهین قاطع بر وجود خداوند و یگانگی او را انکار می‌کنند.» (مغنیه، ۱۹۶۹م: ۴۰/۲)

### ۱۵. متأثر شدن از روش عقلی معتزله در تفسیر آیات

مغنیه در تفسیر آیه «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» (نحل، ۱۲۵) می‌گوید: «منظور از «الحکمه والموعظه الحسنه» مورد اشاره این آیه، اعتماد نمودن بر عقل در هر آنچه که عقل توان درک آن را دارد، است؛ همانند الوهیت خداوند که هر انسانی با دقت و تفکر دقیق در مخلوقات الهی و در خلقت آسمانها و زمین بدان دست یابد و یا همانند نبوت محمد(ص) که بر محقق با مطالعه زندگی‌نامه و طبیعت رسالتش بدان شناخت پیدا می‌کند. اما روش اسلام در شناخت آنچه که عقل توان درک آن را از اصول عقیده ندارد، همانند بعضی از غیبات بر اعتماد نمودن بر وحی الهی به پیامبرش است که با دلیل عقلی نبوت و درستی تمام خبرهایی که از خداوند می‌دهد به اثبات می‌رسد. اما روش اثبات شرعی، همان کتاب و سنت و عقل است...» (مغنیه، ۱۹۶۹: ۵۱/۱)

برای نمونه‌ای دیگر از شیوه تفسیری محمدجواد مغنیه، می‌توان به تفسیر وی از آیه «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُجْرِمِيهَا» (انعام، ۱۲۳) اشاره نمود. وی سؤال می‌کند: «ظاهر آیه بر این دلالت می‌کند که خداوند سبحان همان کسی است که مجرمان بزرگی را قرار می‌دهد که در حق اهل حق به مکر و جنایت پردازند، با اینکه می‌دانیم خداوند متعال از مکر و جنایت نهی نموده است و بر آن دو معاقبه می‌کند، پس تأویل چیست؟ جواب: هدف از این نسبت به ایشان -جل ثنائہ- اشاره نمودن به این است که خواست خدا بر این است که سنت‌های اجتماعی بر اساس تناقض بین محقین و مبطلین و بین سلاطین متجاوز و مردم مورد تجاوز بنا شده است و چاره‌ای از این تناقض و کشمکش نیست، مگر این که مجرمین نابود گردند، این کار باید انجام شود و کلمه حق بر دستان داعیان عدالت و صلاح بالا قرار گیرد هر چند که باطل بزرگ باشد و ادامه یابد.» (مغنیه، ۱۹۶۹م: ۲۵۹/۳)

نمونه دیگر تفسیر عقلی مغنیه همانند معتزلی‌ها - که واضح‌تر هم است - در تفسیر این آیه است: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» (انعام، ۱۲۵). وی می‌گوید: «رازی می‌گوید: یاران ما -منظور اهل سنت اشعری مذهب- با تمسک به

این آیه به این قائلند که هدایت و گمراهی از طرف خداوند باری تعالی است. اما اصحاب ما می گویند: اگر گمراهی و هدایت از جانب خداوند می بود، تکلیف ساقط می شد و حساب و جزا باطل می شد، زیرا خداوند متعال عادل تر از این است که کاری را انجام بدهد و کسی دیگری را بر آن کار به محاسبه بکشد، در حالی خود ایشان - جل ثنائه - می فرماید: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»؟ اما آیه ای که ما قصد تفسیر آن داریم به ادعای رازی و اصحابش دلالت نمی کند، زیرا آن برای بیان سرچشمه ضلالت و هدایت وارد نشده است در حالی که آن از جانب حق تعالی یا از جانب غیر ایشان است، و آن در بیان این مسأله وارد شده که مردم بر دو دسته اند: دسته اول؛ کسانی اند که سینه های شان برای پذیرش حق آمده است و با آن به آرامش می رسند و دسته دوم؛ کسانی اند که به خاطر نادانی و تنگ نظری، سینه های شان آماده و پذیرای حق نیست.» (مغنیه، ۱۹۶۹م: ۲۶۱/۳ و ۲۶۲)

### ۱۶. رویت خداوند از دیدگاه مغنیه

شیعیان دیدن خداوند را چه در این جهان و چه در جهان آخرت منکرند و جواز و وقوع آن را نمی پذیرند و این یکی از عقاید مسلم آنها را تشکیل می دهد. ولی مغنیه، دست به ابتکار جدیدی می زند و برای عدم به وجود آمدن اصطکاک بین خود و سایر بزرگان شیعی، این دیدگاه را به نوعی توجیه می کند. به عنوان مثال، در تفسیر آیه «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» (قیامه، ۲۲ و ۲۳) می گوید: «با این آیه به یکی از نزاع های بین مذاهب و فرق اسلامی اشاره می کنیم به این که: عقل می گوید؛ آیا خداوند را به چشم می توان دید؟ اهل سنت اشعری مذهب قائل به دیدن خداوند با چشم هستند و آن را عقلاً جایز می دانند، زیرا خداوند موجود است و هر موجودی قابل رؤیت است. ولی امامیه و معتزلی ها معتقدند خداوند را نمی توان با چشم سر رؤیت نمود، نه در دنیا و نه در آخرت؛ زیرا خداوند جسم نیست. و بعد از این که رؤیت را عقلاً محال می دانند، آیاتی که ظاهراً بر جواز رؤیت خداوند دلالت می کند را تأویل می کنند و آن را بر رؤیت عقلی و بصیرتی و نه عینی و بصری و به حقایق ایمانی و نه اعضای بدن حمل می کنند؛ بنا بر تعریفی که فیلسوف مشهور، محمد بن ابراهیم شیرازی معروف به ملاصدرا دارد. از جمله استدلالاتی که ملاصدرا بر عدم رؤیت خداوند عنوان می کند این است که: احساس چیزی، حالتی پستی برای جوهر حسی با قیاس به محسوس وضعی است و فرض چیزی که وضعی ندارد بر این که محسوس است، همانند فرض چیزی است که جهتی ندارد در حالی که در جهت است.» مغنیه سپس استدلال به سخن فیلسوف انگلیسی، جان لاک می کند که بیان شرح آن، از این مختصر بیرون است. (مغنیه، ۱۹۶۹م: ۱۰۷/۱ و ۱۰۸)

### ۱۷. پرهیز از مسائل اختلافی مانند نماز جمعه

مغنیه در تفسیر آیات احکام نیز ورود می کند؛ ولی در مسائل فقهی که معدن مسائل اختلافی است، جانب احتیاط را در نظر می گیرد، چه بسا که ممکن است به نوعی به این اختلافات دامن زده شود. نمونه آن را می توان در بیان مسأله اقامه نماز

جمعه مشاهده نمود. وی در تفسیرش می گوید: «نماز جمعه، فریضه‌ای است که از کتاب، سنت و اجماع ثابت است و شامل دو رکعت نماز به همراه دو خطبه‌ای است که پیش از آن، ایراد می‌شود و جایگزین نماز ظهر است و خاص مردان است. در این زمینه بین مسلمانان اختلافی نیست و اختلاف بین آنها در این است که آیا نماز جمعه مطلقاً و بدون شرط واجب است یا با وجود سلطان یا جانشینش واجب است؟ احناف و امامیه می‌گویند: وجود سلطان یا جانشینش شرط برگزاری نماز جمعه است، ولی امامیه آن را به عدالت سلطان مشروط می‌کنند و إلا وجودش همانند عدمش هست، در حالی که احناف وجود سلطان را شرط می‌دانند؛ ولو اگر سلطان شرط عدالت را نداشته باشد. شافعیه و مالکیه و حنابله می‌گویند: نماز جمعه مطلقاً واجب است، چه سلطانی وجود داشته باشد و یا نداشته باشد، بسیاری از فقهای امامیه می‌گویند: اگر سلطان عادل یا جانشینش وجود نداشته باشند و فقیهی عادل وجود داشته باشند، افراد بین خواندن نماز جمعه و نماز ظهر مخیرند.» (همان، ۳۲۶/۷ و ۳۲۷)

مغنیه حالت‌های وجوب نماز جمعه و وجود امام و رابطه بین آن دو را بیان نکرده است تا بدین طریق بین امامیه و احناف مقارنه ایجاد کند و در واقع، دست به تساهل عمدی زده است، در حالی که این حالت‌ها از چند دیدگاه بیرون نیست:

۱. وجوب نماز جمعه؛ چه سلطانی یافت شود یا نشود که رأی مالکیه، شافعیه و حنابله است.
۲. وجوب نماز جمعه، زمانی که سلطانی باشد که رأی احناف است.
۳. وجوب نماز جمعه با وجود امام عادل؛ که نظر عده‌ای از شیعیان است.
۴. نماز جمعه واجب نیست، مگر این که امام معصومی وجود داشته باشد که نظر عده دیگری از شیعیان است.
۵. رأی برخی از فقهای امامیه به وجوب عینی نماز جمعه.
۶. رأی برخی از فقهای امامیه به تخییری بودن نماز جمعه در زمان غیبت امام معصوم.

توجه داشته باشید در این صورت مشخص می‌گردد که تمام شیعیان، شرط امام عادل را لازم می‌دانند، در حالی که این نظر را به عده‌ای از شیعیان نسبت داده‌اند و بنا بر دیدگاه آخر؛ نماز جمعه به علت عدم ظهور امام منتظر واجب نیست و بنا بر دیدگاه سوم؛ نماز جمعه به علت عدم وجود امام عادل واجب نیست، هر چند که در نسبت عدالت به امام اختلاف است که چه موقع عادل به حساب می‌آید تا نماز با ایشان برپا شود و چه موقع عادل محسوب نمی‌شود.

## ۱۸. هم‌آورد طلبی

مغنیه در بحث متعه، بعد از روایات و اخباری از کتب اهل سنت این‌گونه سخن خود را ادامه می‌دهد: «این روایات و همانند آنها در بیشتر کتب صحیح و تفاسیر و کتب فقهی اهل سنت موجود است و بر این اختلاف است که آیا منظور از سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» (نساء، ۲۴) ازدواج متعه فقط می‌باشد یا

هر دو باهم مدنظرند؟ این اختلاف بی فایده و بی نتیجه است، زیرا نتیجه به دست آمده اختلافی در چیزی ندارد؛ چه بگوییم که آیه عام بوده و شامل متعه نیز می‌شود یا این که بگوییم آیه مخصوص ازدواج دائم است، زیرا آن چه که مشخص است و مورد اتفاق مسلمانان است، این است که رسول الله (ص) ازدواج متعه را مشروع فرموده بودند و هر آن چه که پیامبر (ص) دستور داده‌اند، همان دستوری است که خداوند نیز فرموده‌اند. پس بعد از این که اهل سنت و شیعه بر مشروع شدن متعه متفقند، در نسخ و تحریم آن بعد از جواز و حلال بودنش با یکدیگر اختلاف نموده‌اند. اهل سنت می‌گویند: بعد از حلال بودن، حرام اعلام شده است... و شیعه می‌گوید: حلال بوده و تا به قیامت نیز حلال مانده است... و بدیهی است که اهل سنت باید نسخ و تحریم متعه از جانب پیامبر (ص) را اثبات کنند. (مغنیه، ۱۹۶۹م: ۲/۲۹۵)

### ۱۹. ارائه نظرات جدید بر پایه علم

نمونه این ادعا را می‌توان در تفسیر وی بر این آیه مشاهده کرد: «وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْرِزُونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يُؤْتُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا» (اسراء، ۷۶). در مورد این آیه، نظرات مختلفی چه در تفاسیر اهل سنت و چه در تفاسیر شیعی وارد شده است که مختصراً به برخی از آنها اشاره می‌کنیم و در نهایت، نظر شیخ مغنیه را در این رابطه بیان می‌کنیم. بسیاری از مفسرین اهل سنت با توجه به دلالت «لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا» آن را به معنی استخفاف تفسیر نموده‌اند. (نگاه شود به ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۳/۴۵؛ شنیطی، ۱۳۸۴: ۳/۱۷۵ و السعدی، ۱۴۲۰: ۴۶۴) فقط شیخ مفسرین، طبری، استفزاز را در این آیه مقدمه خروج دانسته و نه خود اخراج و می‌گوید: «خداوند عزوجل می‌گوید: نزدیک بود این قوم تو را آماده اخراج از سرزمین (مکه) کنند. می‌گویند: تا تو را به هراس در آن سرزمینی که در آن هستی بیاندازند تا تو را از آن اخراج کنند.» (طبری، ۱۴۲۰: ۱۳۲/۱۵) برخی نیز منظور از آن را «ازعاج» به معنی ناراحت کردن و بر او سخت گرفتن که مقدمه بیرون کردن است در نظر گرفته‌اند، یعنی «تا تو را به خاطر دشمنی‌شان ناراحت کنند و بر تو سخت‌گیری کنند... تا تو از آن بیرون بیایی.» (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۳/۴۶۱) برخی نیز آن را بر معنی ظاهری استفزاز که همان تحقیر نمودن است حمل نموده‌اند؛ به این معنی که «مشرکین قصد دارند که با همکاری همدیگر تو را در سرزمین‌های عرب مورد تحقیر قرار دهند.» (قرطبی، ۱۳۸۴: ۱۰/۳۰۱)

در مقابل آرای فوق، برخی از کتب تفسیری شیعی معانی زیادی را برای معنی استفزاز، بدون این که معنی واحدی را ترجیح بدهند، ذکر نموده‌اند؛ مثلاً تفسیر التبیان آن را به معنی قتل، تحقیر نمودن به همراه ازعاج، اخراج از کل جزیره العرب و نه فقط مکه، تفسیر نموده است (طوسی، ۱۳۶۵: ۶/۵۰۷). ولی بیشتر مفسرین شیعی، استفزاز را به معنی استخفاف به همراه ازعاج ترجیح داده‌اند (نگاه شود به: طبرسی، ۱۳۷۸: ۲/۳۴۰؛ کاشانی، ۱۳۷۹: ۳/۲۰۶ و طباطبائی، ۱۳۹۳: ۱۳/۱۸۵). اما مغنیه در تفسیرش، سخن جالبی را که در خور تأمل است، ذکر نموده است. وی می‌گوید: «هنگامی که مشرکان از پله پله چانه زدن با پیامبر (ص) ناتوان شدند، سعی کردند که او را تحقیر کرده و با هر وسیله‌ای، ایشان (ص) را تحت فشار قرار دهند تا او را

از مکه بیرون کنند... زیرا اگر مشرکین پیامبر(ص) را با زور و تندی بیرون می کردند، به شکلی که زمانی که صبح می کرد، نداند که به کدام جهت روانه شود، حتماً خداوند در هلاکشان تعجیل می فرمود. ولی رسول الله(ص) زمانی که از مکه بیرون شد، فقط به دستور خداوند سبحان بود که به سوی قومی که آماده فدای جان و مال و ناموس خود برای ایشان بودند.» (مغنیه، ۱۹۶۹: ۷/۷۲) با این تفسیر مشخص می شود که استفزاز همان استخفاف و ازعاج مقدمه اخراج است و نه به معنی اخراج، فقط و تلاش استفزاز (استخفاف) در اینجا که از کفار مکه نسبت به رسول الله(ص) صادر شده است، موفقیت آمیز نبوده است، آنها نزدیک بود که ایشان را استفزاز کنند، ولی موفق بدین کار نشدند.

## ۲۰. پرداختن به دفع شبهات

یکی از عادات و سبک تفسیری مغنیه این است که فقط به بیان قول مذاهب و دیدگاهها مختلف اکتفا نکرده و برخی اوقات گریزی به شبهات احتمالی که در رابطه با آن موضوع بحث که خود نیز موافق آن می باشد، زده و به آنها پاسخ می دهد. مثلاً وی در بحث ازدواج با زنان مشرک و اهل کتاب که مورد اشاره این آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» (بقره، ۲۲۱) است، می گوید:

«فقهائ مذاهب مختلف متفقند که ازدواج نمودن با کسی که به هیچ دینی پایبند نیست و یا بت و آتش و مانند آنها را پرستش می کند، به هیچ وجه حلال نیست. ولی در ازدواج کردن با اهل کتاب، یهودیان و مسیحیان اختلاف دارند؛ مذاهب فقهی اهل سنت آن را جایز می دانند و برای اثبات دلیل خود به این آیه تمسک می جویند. اما فقهائ شیعه؛ برخی آن را جایز و برخی مانع و برخی دیگر نظریه تفصیلی ای ارائه داده اند که ازدواج موقت جایز است، ولی ازدواج دائم ممنوع است. نظر ما نیز با نظر جایزین بدون هیچ شرط و شروطی است. دلیل ما اولاً ادله ای است که ازدواج به صورت عام را مباح می داند. ثانیاً فرموده خداوند متعال است که می فرماید: «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ». ثالثاً روایات زیادی است که از اهل بیت(رض) وارد شده است و صاحب کتاب «الوسائل و الجواهر» آنها را ذکر کرده و آن را مستفیض توصیف نموده اند، یعنی نزدیک به حد تواتر است و ما نیز برخی از آنها را در جزء پنجم «فقه الإمام جعفر الصادق» ذکر نموده ایم. تو سؤال می کنی: پس با فرموده خداوند متعال چه می کنی که می فرماید: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ» (بقره، ۲۲۱) و نیز «وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفَرِ» (ممتحنه، ۱۰) جواب: منظور از زنان مشرک مورد اشاره آیه، غیر از زنان اهل کتاب است، به دلیل عطف مشرکین بر اهل کتاب در آیه اول سوره بینه که می فرماید: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُتَفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ»، اما فرموده دیگر خداوند که می فرماید: «وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفَرِ»، این آیه در رابطه با ازدواج صریح نیست، زیرا امساک به معصم، همچنان که کنایه از ازدواج معنا می دهد، معنی غیر ازدواج را نیز می رساند. گذشته از

این صاحب «المسالک» نیز می‌گوید: این آیه به معنی قصد ازدواج و یا آنچه عام‌تر از آن باشد، صریح نیست.» (مغنیه، ۱۹۶۹م: ۱۹/۳ و ۲۰)

## نتیجه‌گیری

از جمله نتایج حاصله از این مقاله عبارتند از:

• تفسیر نیز هم‌چون دیگر علوم اسلامی اعم از قرائات، حدیث، اصول و فقه دارای سیر تحولی و تکاملی بوده است.

• **تفاسیر شیعی، به خصوص تفاسیری که در قرون اولیه و قرن سوم به نگارش درآمدند، تحت تأثیر عقیده امامت قرار داشتند.**

• شیعیان با داشتن فرق مختلف، دارای اعتقادات مختلفی بودند؛ از این رو نمی‌توان عقاید هر فرقه را به پای عقاید فرق دیگر و یا تمام شیعیان گذاشت.

• در قرن حاضر شاهد ظهور شخصیت‌های تقریبی زیادی هستیم که نشان از روند رو به رشد اعتدال‌گرایی در بین مسلمانان، شیعیان و اهل سنت و درک ضرورت اتحاد و همبستگی میان عموم مسلمانان را دارد. این روند رو به رشد اعتدال‌گرایی در عرصه‌های مختلف دینی اعم از فقه، اصول و تفسیر قابل رؤیت است.

• با بررسی جوانب مختلف تفسیر کاشف، می‌توان آن را نمونه عملی تفسیر تقریبی در میان تفاسیر معاصر شیعی دانست.

## منابع و مأخذ

قرآن کریم.

ابن رمضان، محمد خیر بن رمضان، «تکملة معجم المؤلفین»، بیروت، دار ابن حزم، ۱۴۱۸ ق.

ابن کثیر، أبو الفداء إسماعیل بن عمر، «تفسیر القرآن العظیم»، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۹ ق.

آلوسی، شهاب‌الدین محمود بن عبدالله الحسینی، «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی»، محقق علی عبد الباری عطیة، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ق.

بحرانی، سید هاشم بن سلیمان الحسینی، «البرهان فی تفسیر القرآن»، قم، المطبعة العلمیة، ۱۳۹۳ ق.

بیضاوی، ناصرالدین أبوسعید عبدالله بن عمر، «أنوار التنزیل وأسرار التأویل»، محقق: محمد عبد الرحمن المرعشلی، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق.

سعدی، عبدالرحمن بن ناصر بن عبدالله، «تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام المنان»، محقق عبد الرحمن بن معلا اللویحی، مؤسسه الرساله، ۱۴۲۰ ق.

شبر، سید عبدالله، «تفسیر شبر»، بیروت، دارالبلاغه للطباعه و النشر، بی تا.

- شنقيطى، محمد امين، «أضواء البيان»، قاهره، چاپخانه مدنى، ۱۳۸۴ق.
- طباطبايى، سيد محمد حسين، «الميزان فى تفسير القرآن»، بيروت، مؤسسه الأعلمى، ۱۳۹۳ق.
- طبرى، ابو على الفضل بن الحسن، «مجمع البيان، على كرمى»، تهران، فراهانى، ۱۳۷۸ق.
- طبرى، أبو جعفر محمد بن جرير، «جامع البيان فى تأويل القرآن»، محقق: أحمد محمد شاكر، مؤسسه الرساله، ۱۴۲۰ق.
- طوسى، شيخ الطايفه أبو جعفر محمد بن حسن، «التبيان فى تفسير القرآن»، تهران (چاپ سنگى)، ۱۳۶۵ ش.
- قرطبي، أبو عبدالله محمد بن أحمد، «الجامع لأحكام القرآن»، تحقيق: أحمد البردونى وإبراهيم أطفيش، قاهره، دار الكتب المصريه، ۱۳۸۴ق.
- كاشانى، ملا فيض، «تفسير الصافى»، تهران، كتابخانه صدر، ۱۳۷۹ش.
- كلينى، محمد بن يعقوب بن إسحاق كلينى رازى، «الكافى»، تهران، دار الكتب الإسلاميه، ۱۳۶۵ش.
- مغنيه، محمد جواد، «التفسير الكاشف»، بيروت، دار الجواد، ۱۹۶۹م.
- مغنيه، محمد جواد، «التفسير المبين»، بيروت، دار العلم للملايين، ۱۹۸۱م.
- مغنيه، محمد جواد، «الشيعة فى الميزان»، بيروت، دار التعارف مطبوعات، ۱۳۹۹ق.
- موسوى خوئى، ابوالقاسم، «البيان فى تفسير القرآن»، بيروت، مؤسسه أعلمى، ۱۳۹۴ق.